فهرست مطالب

پیشگفتار ۷

۱ . سهروردی در دادگاه جهل مقدّس ۹

۲ . سهروردی؛ شهید «تکفیر» ۲۷

۳ . سهروردی و فیض روح‌القدس ۳۷

۴ . اصول فقه سهروردی ۵۷

۵ . سیاست و تقدّس ۶۹

۶ . افشاگران رازهای عرفانی در دادگاه جهل مقدس ۸۳

۷ . حکمت متعالیه، در رویارویی با جهل مقدّس ۱۱۷

۸ . جهل کور؛ درد بی‌درمان! ۱۴۳

۹ . اندر نکوهش خودبرتربینی قدسی ۱۶۱

۱۰ . نمایش جهل مقدس در خشونت دینی ۱۶۷

۱۱ . توهین به مقدّسات مذهبی در حقوق بین‌الملل و معارف اسلامی ۱۷۳

۱۲ . دفاع خونین از اصل آزادی بیعت ۱۸۷

۱۳ . رسانه‌های مورد استفادهٔ اهل بیت(ع) برای احیای عاشورا ۲۰۹

۱۴ . نقش دستگاه‌های تبلیغاتی در واقعهٔ کربلا ۲۳۱

۱۵ . ایمان مبتنی‌بر معرفت به پیامبر رحمت(ص) ۲۵۳

۱۶ . جان آدمی اشرف مخلوقات است و بر همه چیز برتری دارد ۲۶۱
۱۷. احکام دین و اهداف دین ۲۶۷
۱۸. چیستی معنویت در الهیات اسلامی ۲۸۳
۱۹ . نخست اخلاق مبتنی‌بر تعقل و سپس فلسفه، علم و تکنولوژی ۲۹۷
۲۰ . نخست تعقل وسپس دین‌داری ۳۲۳
۲۱ . پویایی پژوهش در سایهٔ آزادی نقد علمی ۳۲۷
۲۲ . استقلال قضایی ۳۴۳
۲۳ . استقلال قضایی (۲) ۳۵۳
۲۴ . اعدام بدون محاکمه یا چوب حراج بر موازین فقاهت و قضاوت ۳۵۹
۲۵ . شیفتگان قدرت وتشنگان خدمت! ۳۶۵
۲۶ . عذر تقصیر به پیشگاه ملّت ایران ۳۸۱
۲۷ . عذر تقصیر (۲) ۳۹۱

کتابنامه ۳۹۹

نمایه ۴۱۳

پیشگفتار

۱. کتاب *فاجعهٔ جهل مقدس* از سلسلهٔ **روشنگری دینی**، مجموعه‌ای از گفته‌ها و نوشته‌های نگارنده بود، که برای اولین بار در سال ۱۳۹۲ با کیفتی نه چندان مطلوب منتشر شد. ولی به‌رغم نامطلوبی کیفیت به‌دلیل استقبال خوانندگان اهل معرفت و بزرگواری آنان تاکنون به همان صورت چندین نوبت تجدید چاپ شده است و هم‌اکنون با کیفیتی مطلوب در کنار جلد دوم، *در دادگاه جهل مقدس*، تقدیم حضورتان می‌گردد.

۲. جلد دوم نیز از همان سلسله است و چون چند فصل آن مربوط است به سرانجام حکیم نامدار ایرانی، شیخ شهاب‌الدین سهروردی و نیز عین‌القضات همدانی و اکهارت آلمانی که به‌دلیل افکار و اندیشه‌هایشان تحت پوشش دفاع از دین، به مرگ محکوم شدند، لذا عنوان «در دادگاه جهل مقدس» برای این مجموعه انتخاب شد.

۳. در اینجا بر خود لازم می‌دانم که از بزرگوارانی که بی‌کیفیتی و نامرغوبی نحوهٔ انتشار جلد اول را با بزرگواری تحمل فرمودند، به‌خصوص

عزیزانی که با جملات کریمانهٔ خود نگارنده را مشمول عنایات تشویقی خود قراردادند، سپاس‌گزاری کنم .

۴. همان‌طورکه ملاحظه می‌فرمایید، هردو مجلد همراه هم، با کیفیتی مطلوب به چاپ رسیده‌اند که بی‌گمان نتیجهٔ دقت نظر و تلاش خالصانهٔ جناب آقای سیدعبدالحسین موسوی رکنی زید توفیقه است. و ناسپاسی است اگر از آن عزیز گرانمایه تشکر نکنم. جزاه الله خیر الجزاء.

۵. نگارنده امید دارد و از خدا توفیق می‌طلبد که در آینده‌ای نه چندان دور مجلدات دیگری از این سلسله تقدیم ارباب معرفت نماید و امید نه‌تنها برای جوانان بلکه برای هیچ‌کس عیب نیست! اما بی‌تردید دعای خیر و همت طائران قدس تنها می‌تواند این امید را به منصهٔ ظهور رساند. رب وفقنا لما تحب وترضی.

ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید
هم مگر پیش نهد لطف شما گامی چند

سیّدمصطفی محقّق‌داماد ـ تابستان ۱۳۹۸

۱

سهروردی در دادگاه جهل مقدّس[۱]

در تاریخ قضای اسلامی داوری‌ها و قضاوت‌هایی رخ داده است که بدون هرگونه تعصب و جانب‌داری غرورآفرین است. قضاتی که نه مراجع قدرت توانسته‌اند آنان را تحت فشار قرار دهند و نه جوسازی‌های تبلیغاتی در آن‌ها مؤثر بوده است. بسیاری از خلفای اموی و عباسی در اوج قدرت خود، به احکام قضات پاکدامنی نظیر ابن‌حاضر بلخی و ابویوسف گردن می‌نهادند. ابن‌اثیر، مورخ نامدار در کتاب *الکامل فی التاریخ* می‌نویسد: دامنهٔ فتوحات اسلام در سرزمین ماوراءالنهر امتداد یافته و شهر سمرقند به فرماندهی «قتیبهٔ باهلی» با شبیخون و بدون اعلان و دعوت قبلی و مخیرساختن میان تسخیر و پرداخت جزیه، فتح شده بود؛ عده‌ای شهر را ترک کرده و عده‌ای هم باقی مانده بودند. در این دوران

---

۱. سخنرانی ایرادشده در «روز سهروردی»، در مؤسسهٔ حکمت و فلسفهٔ ایران (۶ مرداد ۱۳۹۶).

خلافت سلیمان‌بن‌عبدالملک خلیفهٔ اموی سپری شده و مسند و مقام خلافت به عمربن‌عبدالعزیز (حکومت ۹۹ق. ـ ۱۰۱ق.)، تنها خلیفهٔ نسبتاً درستکار و مستثنی از سلسلهٔ بنی‌امیه واگذار شده و او به عدالت شهرت یافته بود. چون این امر به گوش مردم سمرقند رسید، طی نامه‌ای از قتیبهٔ باهلی فرماندهٔ سپاه اسلام و فاتح شهر سمرقند به خلیفه شکایت کردند و به عرض رساندند که قتیبه به ما ظلم کرده و با توسل به غدر و حیله شهرمان، سمرقند را از دست ما ستانده و مقررات اسلامی جنگ را محترم نشمرده است! اینک که خداوند عدل و انصاف را به دست شما ظاهر ساخته، اجازت فرمای تا هیئتی از سوی مردم سمرقند به حضور شما برسند و عرضِ‌حال نمایند.

عمربن‌عبدالعزیز رخصت داد. آنان هیئتی اعزام و بیان حال نمودند. سپس عمربن‌عبدالعزیز به «سلیمان‌بن‌ابی‌السرّی» حاکم خویش چنین نوشت: «أن أهل سمرقند شکوا ظلماً وتحاملاً من قتیبة علیهم حتی أخرجهم من أرضهم فاذا أتاک کتابی فأَجلس لهم القاضی فلینظر فی امرهم فإن قضی لهم فاخرج العرب الی معسکرهم کما کانو قبل أن یظهر علیهم قتیبة»: اهل سمرقند از ظلمی که قتیبه بر آن‌ها روا داشته است به من شکایت آوردند. می‌گویند آنان را از وطنشان بیرون رانده است. وقتی نامهٔ من به شما رسید، قاضی‌ای را بدین‌منظور مسئول رسیدگی به امر قرار بده و چنانچه قاضی به نفع آنان رأی داد، بی‌درنگ عرب‌های متصرف از آن سرزمین به درآیند و به لشگرگاهشان عودت یابند؛ به شرایط پیش از غلبهٔ قتیبه بر مردم سمرقند، بازگردند.

وقتی نامهٔ خلیفه به سلیمان حاکم وی رسید، وی به قاضی خراسان «جمیع‌بن‌حاضر بلخی» ارجاع داد. قاضی پس از رسیدگی به قضیه، حکمی صادر کرد که بی‌شک از مهم‌ترین احکام تاریخ جنگ است و خلاصهٔ حکم چنین است: «غدر و حیلهٔ قتیبه در تسخیر شهر سمرقند بر محضر قضا ثابت شد. ازاین‌رو می‌باید لشکر اسلام بی‌درنگ از شهر خارج شوند و شهر سمرقند و مردم آن به وضع قبل از فتح برگردند». خلیفه آن حکم را پذیرفت و به اجرا گذاشت.[۱] این حکم را یکی از عوامل گرویدن مردم سمرقند به اسلام دانسته‌اند. ابویوسف فقیه نامدار حنفی سال‌های متمادی در سمت قضایی و مدتی طولانی در دوران خلافت‌های مهدی و هارون عباسی نیز قاضی‌القضات بوده است. او دارای آثار فقهی متعددی است ازجمله کتاب *الخراج* که می‌توان آن را یکی از آثار مهم در زمینهٔ حقوق مالیهٔ عمومی در تمدن اسلامی دانست. وی در این کتاب آنجا که می‌خواهد از وظایف رأس قدرت در حکومت اسلامی سخن بگوید با کمال صراحت و بدون هیچ پروایی و حتی گاهی با تندی خطاب به شخص هارون او را از مبادرت به جور بیم داده است.[۲] او در جای دیگر با پای‌فشاری بر حقوق مالی خدشه‌ناپذیر مردم، به‌صراحت تمام یادآور شده است که خلفاء حق ندارند مالی را از چنگ احدی بیرون آورند.[۳] او در

---

۱. *الکامل فی التاریخ*، ج ۵، ص ۶۱-۶۰.

۲. *الخراج*، قاضی أبویوسف، ص ۳، ۱۰۶، ۱۰۷.

۳. همان، ص ۶۰، ۶۱، ۶۴، ۶۶.

دوره‌ای در سمت قضائی و فتوایی قرار دارد که خلفاء مایلند خود را جانشین رسول‌اللّه(ص) بدانند و از تمام اختیارات او برخوردار باشند. در چنین فضایی او کتاب دیگری به‌نام *الرد علی سیر الاوزاعی* تألیف می‌کند و به ترسیم خطوط کلی نظریهٔ خود در باب حکومت می‌پردازد و میان پیامبر(ص) و امام (در اصطلاح او یعنی خلفا) از حیث اختیارات، تفاوت قائل می‌شود. او به‌صراحت نوشته است که خلیفه حق ندارد در غنائم منقول جنگی تصرف کند و این از اختیارات خاص پیامبر(ص) است.[۱] این‌ها نمونه‌هایی از تاریخ درخشان فتوا و قضای اسلامی است. درخشانی ماجرا به‌خاطر آن است که می‌بینیم قاضی منصوب از سوی قدرت با کمال استقلال علیه میل و خواستهٔ رأس قدرت رأی می‌دهد.

ولی باید تصدیق نمود که متقابلاً موارد تأسف‌باری نیز وجود دارد که مورخان گزارشگر آنند. تلخی ماجرا به‌خاطر آن است که رأی صادرهٔ قضایی به هلاک چهره‌ای از قبیلهٔ دانش و علم منجر گشته و جهان را در غم آنان برای همیشه سوگوار ساخته است. تلخ‌ترین واقعه که می‌توان آن را فاجعه نامید، وقتی است که اتهام صبغهٔ دینی دارد؛ یعنی شخص، به جرم علیه دین متهم است و به همین عنوان به مرگ محکوم می‌گردد. این بلیهٔ عظمی در تاریخ بشریت سابقهٔ دیرینه دارد. ۳۹۹ سال قبل از میلاد مسیح سقراط، فیلسوف یونانی، در دادگاه آتن در حضور هیئت منصفه‌ای شامل ۵۰۱ عضو، محاکمه شد. سقراط در آنجا به جرم منحرف‌کردن جوانان و

---

۱. ابویوسف، *الرد علی السیر الاوزاعی*، ص ۲۴، ۳۴، ۱۳۱.

کفر حاضر شد و متهم بود که با فلسفهٔ ویرانگرش، سنت‌ها را زیر سؤال برده و خدایانی تازه معرفی کرده است. هیئت منصفه متهم را با اکثریت ۲۸۰ در برابر ۲۲۱، به مرگ محکوم کرد. سقراط جام شوکران را به‌خاطر اطاعت از قانون نوشید و تاریخ را برای همیشه به سوگ خردمندی نشاند که می‌توانست با افکار سازندهٔ خویش جامعهٔ بشری را تربیت کند. یکی از نمونه‌های اَسَف‌بار دیگر، دادگاه حکیم شیخ شهاب‌الدین سهروردی است (۵۴۹ ـ ۵۸۷ق./ ۱۱۵۴ ـ ۱۱۹۱م.) که نامش چنان با حکمت اشراقی عجین شده که گویی او چیزی جز حکمت نمی‌دانسته است. حال آنکه کتاب *التنقیحات فی اصول الفقه* یکی از آثار اوست که برای نخستین‌بار در سال ۱۴۱۸ق. در دانشگاه ریاض توسط دکتر «عیاض‌بن‌نامی‌السلمی»، عضو هیئت علمی آن دانشگاه، تحقیق و انتشار یافته است و شاهد گویایی است بر تبحّر و تسلط ایشان بر فلسفهٔ فقه که در اصطلاح سنتی «اصول‌الفقه» عنوان داشته و دارد. شخصیت، هویّت و بالاخره ابعاد وجودی سهروردی نیز از آغاز سؤال‌انگیز بوده است و شاید برای برخی هنوز چنین باشد. مناسب می‌دانم چند نقلِ‌قول از صاحب‌نظران گذشته و حال بیاورم تا درجهٔ ابهام شخصیت وی را نشان دهد.

سبط‌بن‌جوزی می‌نویسد: «واقمت بحلب سنین للاشتغال بالعلم الشریف ورایت اهلها مختلفین فی امره، وکل واحد یتکلم علی قدر هواه، فمنهم من ینسبه الی الزندقه والالحاد، ومنهم من یعتقد فیه الصلاح، وانه من اهل الکرامات»:[1] من در حلب سال‌ها به‌خاطر فراگیری دانش شریف [الهیات]

---

۱. به‌نقل از: *وفیات الاعیان*، ج۶، ص ۲۷۳.

اقامت کردم. دیدم که مردم آن دیار نسبت‌به وی [سهروردی] اختلاف‌نظر دارند و هریک دربارهٔ او به اندازهٔ میل و خواستش سخن می‌گوید؛ برخی او را به زندقه و الحاد منتسب می‌سازند و بعضی معتقدند که او مردی از اهل صلاح و دارای کرامات است.

ابن‌شداد می‌نویسد:[۱] «اقمت بحلب فرأیت أهلها مختلفین فیه، فمنهم من یصدقه، ومنهم من یزندقه»:[۲] در حلب بودم دیدم مردم آن دیار نسبت‌به وی [سهروردی] اختلاف‌نظر دارند، برخی او را پذیرفته و تصدیق می‌کنند و بعضی او را تکفیر.

در دو گفتهٔ فوق ارزیابی نظرات از سوی نویسندگان وجود ندارد. سیف‌الدین الآمدی می‌نویسد: «رأیته کثیر العلم قلیل العقل، قال لی لابد لی ان املک الارض»:[۳] من سهروردی را مردی پُردانش و کم‌خرد یافتم؛ به من می‌گفت من باید بر تمام کرهٔ زمین مسلط شوم.

در گفتهٔ اخیر، آمدی کثرت دانش وی را تصدیق ولی او را به کم‌خردی و نوعی دوستداری جاه، فزون‌طلبی و شهرت‌خواهی متهم نموده است.

ابن‌ابی‌اصیبعه گفته است: «کان اوحداً فی العلوم الحکمیة جامعاً للفنون الفلسفیة، بارعاً فی الاصول الفلکیة، مفرط الذکاء، جید الفطرة، لم یناظر

---

۱. بهاءالدین، یوسف‌بن‌رافع‌بن‌تمیم، معروف به «ابن‌شداد» (متوفی در۶۳۲ق)، به‌خاطر جد مادریش به این نام ملقب است؛ از مقربین صلاح‌الدین ایوبی بود. کتاب *النوادر السلطانیة* یکی از آثار اوست که نشان‌دهندهٔ درجهٔ تقربش به سلطان است.

۲. *شذرات الذهب*، ج ۵، ص ۲۹۲.

۳. همان، ج۴، ص۲۹۰.

احداً الا بزَّه،[۱] ولم یباحث محصلاً الا اربی علیه»:[۲] او [سهروردی] در علوم حکمی بی‌نظیر و در فنون فلسفی جامع و در اصول دانش نجوم متخصص و فردی بی‌اندازه با هوش و دارای فطرتی سالم بود. هیچ‌کس با او مناظره نمی‌کرد، مگر آنکه مغلوب می‌شد و هیچ محصلی با او مباحثه نمی‌کرد، مگر آنکه بر وی چیره می‌شد.

اختلاف در متون فوق را مشاهده می‌کنید و با چنین شرایطی چنانچه حکیم اشراقی ما را چنان‌که باید و شاید نشناسند و ندانند که او افزون بر حکمت اشراقی خود در علم شریعت نیز دستِ‌بالایی داشته، جای شکوه و اعتراض نخواهد بود. به‌خصوص آنکه از پاسخ‌های او در بازجویی‌های قضایی که در اسناد به جامانده است، پیداست که گویی از علم شریعت چیزی نمی‌داند و لذا راه نجات را برنگزیده است. برای نمونه، چنین منقول است که قاضی دادگاه از وی می‌پرسد: تو در برخی از تصانیف خود نوشته‌ای که خداوند قادر است که پیامبر دیگری بیافریند، صحیح است؟ گفت: آری نوشته‌ام؛ قاضی گفت: این امری محال است. سهروردی پرسید: دلیل بر محالیت آن چیست؟ مگر نه این است که خداوند قادر است بر تمام امور ممکن و این امری ممکن است؟ قاضی ساکت شد و پاسخ نداد ولی به‌رغم این استدلال محکم عقلی و کلامی که قاضی را اسکات کرد، قاضی حکم به کفر و قتل وی صادر کرد.[۳]

---

۱. بَزَّهُ یبُزُّهُ بَزًّا: غلبه (ن.ک: *لسان العرب*).

۲. *عیون الأنباء*، ص ۶۴۱.

۳. *النجوم الزاهرة*، ج ۶، ص ۱۱۴.

استدلال فوق کاملاً عقلی و محکم است، ولی افزون‌بر آن استدلال‌های روشنی می‌توانست مطرح شود؛ زیرا جمله‌ای که قاضی حلب به وی منتسب کرده، چه دلیلی بر الحاد و کفر است؟ قاضی چرا او را کافر و مرتد دانسته است؟ انکار کدام‌یک از ضروریات دین است؟ لابد قاضی این جمله را مخالف با خاتمیت پیامبر حضرت خاتم‌النبیین(ص) دانسته است. درحالی‌که ناگفته پیداست امکان عقلی آفریدن پیامبری دیگر، غیر از وقوع آن است. قاضی نادان چنین می‌اندیشیده که قول به ممکن‌بالذات بودن پیامبری دیگر، همانند قول به ممکن‌بالذات بودن شریک‌الباری است. او نمی‌فهمد که ممکن‌بالذات منافات با ممتنع‌بالعرض ندارد.

سهروردی به‌آسانی می‌توانست به میدان قاضی حلب آید و از دریچهٔ عقل و نقل او را مجاب و اسکات نماید. چرا چنین نکرده است؟

به‌نظر می‌رسد سهروردی عمق فاجعه را دریافته بود. او فهمیده بود تمسک متهم برای دفاع به استدلالات قضایی در محکمه‌ای معنی دارد که دادرسی عادلانه برقرار باشد و دادرسی عادلانه نخستین شرطش آزادی دادرس از هرگونه فشار است. منظورم از فشار، مفهومی عام است. فشار انواع و اقسامی دارد. فشار به دو نوع اصلی قابل تقسیم است؛ فشار بیرونی و فشار درونی. فشار بیرونی دستورهای صادره از مراکز قدرت و یا جوّ هولناک رسانه‌ای است. تأثیرهای وعده و وعیدهای مادی اعم از جاه و مقام یا مال و غیره و فشار درونی عبارت است از جزمیت‌های ناشی از کج‌فهمی‌های دینی، عقیدتی و یا حزبی و مرامی.

در دادگاه سهروردی، حسب اسناد موجود، هر دو نوع فشار وجود داشته است. به‌گزارش سیف‌الدین الآمدی وقتی سهروردی در حلب اقامت

گزید، مورد توجه و گرایش خاص ملک ظاهر، حاکم حلب فرزند سلطان صلاح‌الدین ایوبی، قرارگرفت و تقربی بیش از سایر علماء نزد وی یافت. مفتیان شهر نتوانستند عالمی، آن هم از تبار ایرانی، مقرب‌تر از خویش به سلطان تحمل کنند. به‌سوی سلطان نه از یک بَلد که از بلاد مختلف و نه یک نامه که نامه‌های عدیده سرازیر شد؛ سهروردی را به فساد عقیده متهم ساختند و همین امر را بهانه کردند و «وا شریعتا» سر دادند! نوشتند که چه نشسته‌ای که فرزند دلبندت را سهروردی از راه به در برد (ادرک ولدک قبل ان تُفسَد عقیدتُه)؛ برای اثبات فساد عقیدهٔ سهروردی مطالبی از حکمت و فلسفهٔ وی در عریضه خود آوردند.

ابن‌شداد دربارهٔ صلاح‌الدین و فرمان قتل سهروردی چنین می‌نویسد: «و کان [صلاح الدین] رحمة اللّه علیه کثیر التعظیم لشعائر الدین، قائلاً ببعث الأجسام و نشورها، و مجازاة المحسن بالجنة و المسیء بالنار، مصدقاً بجمیع ما وردت به الشرائع، منشرحاً بدلک صدره، مبغضاً للفلاسفة و المعطّلة و الدهرّیة و من یعاند الشریعة، و لقد أمر ولده صاحب حلب الملک الظاهر أعزّ اللّه أنصاره بقتل شاب نشأ کان یقال له السهروردی، قیل عنه إنه کان معاندا للشرائع مبطلا، و کان قد قبض علیه ولده المذکور لما بلغه من خبره، و عرّف السلطان به، فأمره بقتله، و صلبه‌أیاما، فقتله»:[1] صلاح‌الدین بسیار شعائر دینی را تعظیم می‌کرد، و قائل به معاد جسمانی و جزای محسنین به بهشت و گنهکاران به دوزخ بود. به جمیع

---

۱. *النوادر السلطانیة*، ص ۱۰.

آنچه انبیاء در شرایعشان آورده‌اند، دارای شرح صدر، دشمن فلاسفه و معطله و دهریه و معاندین شریعت بود. او به فرزندش صاحب حلب، ملک ظاهر، دستور قتل جوانی به‌نام سهروردی را صادر کرد که گفته می‌شد وی دشمن شریعت و باطل‌کنندهٔ آن است. فرزندش پس از دستور پدر سهروردی را دستگیر و دستور قتلش را صادر کرد و چند روز به دار بود تا جنازه‌اش را سوزاندند.

چنان‌که معلوم است صلاح‌الدین ایوبی که به‌رغم تبحّرش در امور نظامی، بویی از حکمت و فلسفه به مشامش نخورده بود، بنابه قاعدهٔ «الانسان عدو ما جهل» از یک‌سو و از سوی دیگر، برای جلب رضایت‌خاطر مفتیان بلاد به فرزند نوشت که با سهروردی نه‌تنها ترک مراوده، بلکه وی را از شهر تبعید کند. فرزند صلاح‌الدین که برایش این اقدام کاملاً دشوار بود، اقدامی کرد که انصافاً ستودنی است. وی در پاسخ به پدر، نامه نوشت و از او خواست که اجازت فرماید مجلس مناظره‌ای با حضور سهروردی و کلیهٔ علمای معترض تشکیل شود؛ شاید سهروردی آنان را قانع کند و از این رهگذر رضایت عالمان معترض جلب گردد. صلاح‌الدین در پاسخ به درخواست فرزند به وی اذن داد و مجلس مناظره تشکیل شد. بسیاری در جلسه حضور یافتند و به گفتگو پرداختند، ولی در نهایت علمای حلب فتوا به فساد عقیدهٔ وی دادند و در این راستا منشوری صادر و او را مهدورالدم اعلام کردند.[۱]

---

۱. ن.ک: *وفیات الاعیان*، ج۶، ص ۲۷۲؛ *النجوم الزاهرة*، ج۶، ص ۱۱۵-۱۱۴.